

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۵۸ - دوشنبه ۱۰/۱۲/۹۴

باید توجه داشت که در اصل موت، استصحاب عدم جاری نمی‌شود؛ چون مسلّم است، بلکه نسبت به عنوانی مانند «الموت المتقدم علی اسلام الولد» چون نمی‌دانیم محقق شده است یا خیر، از آنجا که از ازل نبوده لذا استصحاب عدم در آن جاری می‌کنیم.

در هر حال می‌توان در هر عنوان وجودی ذات اثری که مسبوق به عدم است، استصحاب عدم جاری کرد مگر اینکه به استصحاب عدم دیگری معارض باشد. بنابراین این صورت با صورتی که مجهولی التاریخ بود فرق ندارد. در مجهولی التاریخ هم اگر وجود به نحو کان تامه ذات اثر بود، گفتیم استصحاب عدم آن جاری است مگر آنکه با استصحاب عدم دیگری معارض باشد.

صورت دوم: استصحاب وجود به نحو کان ناقصه

در این صورت اسلام را به عنوان یک موضوع، و تقدم را نیز به عنوان یک وصف برای آن در نظر می‌گیریم و می‌گوییم: کان الاسلام متقدماً علی موت الوالد، یا به صورت مختصر «الاسلام المتقدم علی موت الوالد» را استصحاب می‌کنیم. یک حادث ما اسلام ولد است و دیگری موت والد است ولی آنچه که ذات اثر است، اسلام ولد با وصف تقدم بر موت والد به نحو کان ناقصه است. مرحوم آخوند می‌فرماید^۱ که استصحاب عدم جاری نمی‌شود؛ چون حالت سابقه‌ای نداشته که اسلام

۱. کفایة الأصول (طبع آل البیت)، ص ۴۲۱:

و أما لو علم بتاريخ أحدهما فلا يخلو أيضا إما يكون الأثر المهم مترتبا على الوجود الخاص من المقدم أو المؤخر أو المقارن فلا إشكال في استصحاب عدمه لو لا المعارضة باستصحاب العدم في طرف الآخر أو طرفه كما تقدم.

و إما يكون مترتبا على ما إذا كان متصفا بكذا فلا مورد للاستصحاب أصلا لا في مجهول التاريخ و لا في معلومه كما لا يخفى لعدم اليقين

بالاتصاف به سابقا فيهما.

باشد و وصف تقدم نداشته نباشد. از ابتدایی که وجود یافته یا «الاسلام المتقدم علی موت الوالد» محقق بوده و یا چنین اسلامی با این وصف نبوده است. پس زمانی نداشته‌ایم که بگوییم اسلام بوده ولی وصف تقدمش نبوده است تا بگوییم اسلام متقدم بر موت والد را نداشته‌ایم.

مرحوم آخوند این سخن را قبلاً نیز بیان کرده بودند؛ در صورت دوم مجهولی التاریخ یعنی در کان ناقصه‌ی مجهولی التاریخ.

ولی همچنان که گفتیم، بنابر مبنای ایشان (یعنی صاحب کفایه) و مبنای مختار، این کلام درست نیست؛ زیرا مرحوم آخوند استصحاب عدم ازلی را جاری می‌داند و می‌توانیم بگوییم این اسلام وقتی که نبود، وصف تقدم بر موت والد هم برای آن نبود؛ چون هر وصفی احتیاج به موصوفش دارد. هر دو نبود، به نحو کان تامه هم نبود. سپس اسلام قطعاً محقق شده است؛ چون می‌دانیم ولد اسلام آورده است، شک می‌کنیم که آیا اتصاف این اسلام به تقدم بر موت والد هم محقق شده است یا خیر؟ به نحو کان تامه می‌گوییم این اتصاف نبوده و بعد هم نیست و مانعی ندارد. اسلام ولد وجدانی است ولی ما اسلام تنها را نمی‌خواهیم، اسلام متصف به تقدم بر موت والد را می‌خواهیم، می‌گوییم وقتی که اسلام نبود، این اتصاف هم نبود، شک می‌کنیم الآن که اسلام محقق شد، این اتصاف هم محقق شده یا خیر، می‌گوییم محقق نشده است. پس موضوعی که ذات اثر بود، یعنی «الاسلام المتقدم علی موت الوالد» به واسطه‌ی انتفاء وصفش با استصحاب عدم ازلی، محقق نیست پس آثار بر آن مترتب نیست.

آری، این استصحاب هم می‌تواند دارای معارض باشد؛ زیرا اگر به نحو کان ناقصه «الاسلام المتأخر عن موت الوالد» دارای اثر باشد، عیناً می‌توانیم استصحاب عدم وصف را جاری کنیم. اگر علم اجمالی داشته باشیم که یکی محقق شده است، نمی‌توانیم هر دو استصحاب را جاری کنیم؛ زیرا اگر هر دو استصحاب جاری شود، یعنی تجویز مخالفت قطعیه‌ی عملیه کرده‌ایم.

بنابراین اگر موضوع حکم، وجود به نحو کان ناقصه باشد می‌توانیم استصحاب عدم وصف را جاری کنیم، ولی اگر معارض با استصحاب دیگری شد ساقط می‌شود، همانند جایی که مجهولی التاریخ باشند و ما بتوانیم استصحاب عدم وصف برای آن وجود کنیم.

صورت سوم: استصحاب عدم به نحو لیس ناقصه

صورت سوم چنین است که احد الحادین معلوم التاریخ و دیگری مجهول التاریخ است و عدم به نحو لیس ناقصه ذات اثر است. مثلاً موضوع اثر، اسلام ولد است که متصف به عدم تقدم بر موت والد باشد

(اسلام الولد المتصف بعدم التقدم علی موت الوالد) یعنی عدم، صفت برای اسلام باشد که به نحو معدوله می‌شود و نفی، جزء محمول است.

مرحوم آخوند در اینجا نیز گفته‌اند استصحاب جاری نمی‌شود؛ زیرا زمانی نداریم که اسلام داشته باشیم و صفت عدم تقدم را نداشته باشیم؛ زیرا اسلام از آن زمانی که پدید آمده، یا وصف عدم تقدم را داشته یا نداشته است. حالت سابقه‌ای که اسلام این وصف را نداشته باشد نداریم، پس در ما نحن فیه یعنی جایی که عدم به نحو ناقصه مأخوذ در موضوع است، استصحاب جاری نیست.

از ما سبق جواب این کلام نیز روشن است؛ زیرا در اینجا عدم به نحو معدوله اخذ شده است، بنابراین حظی از وجود ولو در عالم اعتبار دارد و در حقیقت موضوع چنین است: «الاسلام المتصف بعدم التقدم علی موت الوالد». لذا می‌گوییم که: زمانی اسلام ولد نبود چون مسبوق به کفر بود، و وصف عدم تقدم علی موت الوالد را هم نداشت (هر دو هم به نحو لیس تامه نبودند) سپس وجداناً اسلام ولد حاصل شد ولی شک داریم آیا آن وصف زائد یعنی وصف عدم تقدم علی موت الوالد، حاصل شد؟ و به تعبیر دقیق‌تر آیا اتصاف این اسلام به عدم تقدم علی موت الوالد حاصل شد یا خیر؟ به نحو تامه می‌توانیم استصحاب عدم آن را جاری کنیم؛ زیرا یک امر وجودی است ولو اعتباراً، قبلاً نبوده و الآن هم می‌گوییم نیست، مانند تمام استصحاب‌های عدم ازلی مثل استصحاب عدم قرشیت مرأه. به زنی برخورد می‌کنیم، زن بودنش قطعی است، شک می‌کنیم که قرشیه است یا خیر؟ خیلی‌ها گفته‌اند که نمی‌توانیم استصحاب عدم قرشیت کنیم؛ چون زمانی نبود که مرأه باشد و قرشیت نباشد، از اول که موجود شده یا همراه با این وصف بوده یا نبوده، حالت سابقه‌ی عدم قرشیت ندارد و نمی‌شود استصحاب کرد. ولی می‌توان گفت وقتی مرأه نبود اتصافش به قرشیت هم نبود، مرأه که وجود یافت آیا اتصاف به قرشیت حاصل شده یا خیر؟ استصحاب عدم تحقق آن را جاری می‌کنیم. در موضوع هم بیش از این نمی‌خواهیم که مرأه باشد و اتصاف به قرشیت نباشد.

در ما نحن فیه هم چنین است که اسلام باشد و اتصاف به عدم تقدم بر موت والد نباشد و با استصحاب عدم اتصاف، موضوع درست می‌شود.

البته اینجا هم می‌گوییم که اگر این استصحاب معارض باشد، ساقط می‌شود و اگر علم اجمالی داشته باشیم که یکی از این دو استصحاب مخالف واقع است، نمی‌شود هر دو استصحاب را جاری کرد و اجرای یکی دون دیگری هم ترجیح بلا مرجح است.

صورت چهارم: استصحاب عدم به نحو لیس تامه

در این صورت یکی از حادثین معلوم التاريخ است مانند موت والد، حادث دیگر که اسلام ولد باشد مجهول التاريخ است و عدم آن به نحو لیس تامه موضوع اثر است؛ یعنی عدم اسلام ولد در زمان موت والد. نسبت به مجهول التاريخ می‌توانیم استصحاب جاری کنیم؛ زیرا عدم اسلام ولد را به نحو تامه اخذ کرده‌ایم، حالت سابقه‌ی آن عدم بوده است، شک می‌کنیم این عدم اسلام تبدیل به اسلام شد یا خیر، استصحاب عدم اسلام جاری می‌کنیم و حکم به بقاء عدم اسلام می‌کنیم تا زمان موت والد که معلوم است؛ مثلاً تا ساعت ۱۱ استصحاب عدم اسلام را جاری می‌کنیم و مشکلی ندارد.

ولی بحثی در اینجا وجود دارد که آیا در معلوم التاريخ که موت والد است، می‌توانیم استصحاب جاری کنیم یا نمی‌توانیم؟ امر عجیبی است «فَمَا عِشْتُ أَرَآكَ الذَّهْرُ الْعَجَبُ»، در معلوم التاريخ که نمی‌شود استصحاب کرد! فرضاً ساعت ۱۱ این والد میت شده است، چه چیزی را استصحاب کنیم؟!

اینکه می‌گوییم استصحاب جاری کنیم، نه به اعتبار عمود زمان است که بگوییم تا ساعت ۱۱ زنده بوده و بعد از آن هم قطعاً مرده است، این را نمی‌خواهیم استصحاب کنیم بلکه مقصود ما این است که نسبت به زمان اسلام ولد که زمانش را نمی‌دانیم، می‌توانیم این چنین استصحاب کنیم و بگوییم موت والد آیا در زمان اسلام ولد واقع شده است یا قبلش و یا بعدش؟ استصحاب می‌کنیم و می‌گوییم موت والد نسبت به زمان اسلام ولد واقع نشده است؛ زیرا قبلاً که واقع نشده بود، نسبت به زمان اسلام ولد شک داریم که واقع شد یا خیر؟ با این نسبت، استصحاب عدم جاری می‌کنیم؛ یعنی عدم وقوع موت والد نسبت به زمان اسلام ولد. عده‌ای این استصحاب را قبول کرده‌اند^۱ و گفته‌اند عدم این معلوم التاريخ نسبت به زمان اسلام ولد، قابل استصحاب است.

إن قلت: کاری به عنوان «زمان اسلام ولد» نداریم. زمان اسلام ولد در روایت نیامده است، آنچه که موضوع حکم است واقع زمان اسلام ولد است.

قلت: در موت والد نسبت به واقع زمان اسلام ولد اجرای استصحاب عدم می‌کنیم و می‌گوییم موت

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة إحياء الآثار)، ج ۲، ص ۲۲۹:

و أما إذا كان أحد الحادثين معلوم التاريخ و الآخر مجهول التاريخ، فقد ذكرنا أنه يتصور بصور أربعة، ...

و أما عدم جريانه في معلوم التاريخ، فقد ذكر صاحب الكفاية (قدس سره) له وجهاً، و المحقق النائيني رحمته الله وجهاً آخر تبعاً للشيخ رحمته الله.

... فلا مانع من جريان الاستصحاب في المقام، بلا فرق بين معلوم التاريخ و مجهوله، غاية الأمر سقوطه بالمعارضة في بعض الصور على ما

تقدم تفصيله في مجهولي التاريخ.

والد نسبت به واقع زمان اسلام ولد، زمانی واقع نشده بود، آیا بعداً واقع شده یا واقع نشده است؟
استصحاب عدم تحقق موت والد در زمان اسلام ولد را جاری می‌کنیم.

ولی مرحوم آخوند و بعضی دیگر گفته‌اند^۱ که این استصحاب را نمی‌پذیریم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۴۲۱:

و إما يكون مترتباً على عدمه الذي هو مفاد ليس التامة في زمان الآخر فاستصحاب العدم في مجهول التاريخ منهما كان جارياً لاتصال زمان شكه بزمان يقينه دون معلومه لانتفاء الشك فيه في زمان و إنما الشك فيه بإضافة زمانه إلى الآخر و قد عرفت جريانه فيهما تارة و عدم جريانه كذلك أخرى.

✓ فوائد الاصول، ج ۴، ص ۵۰۹:

إذا عرفت ذلك فنقول: إنه إذا شك في تأخر أحد الحادثين عن الآخر أو تقدمه.

فان كان أحدهما معلوم التاريخ - كما إذا علم بموت المورث في غرة رمضان و شك في تقدم إسلام الوارث على موت المورث ليرث منه أو تأخره عنه ليمنع عن الإرث - فالأصل في معلوم التاريخ لا يجري، لأن حقيقة الاستصحاب ليس إلّا جرّ المستصحب في الزمان الذي يشك في بقاءه فيه، ففي كل زمان شك في بقاء الموجود أو حدوث الحادث فالاستصحاب يقتضي بقاء الأول و عدم حدوث الثاني، و أمّا لو فرض العلم بزمان الحدوث: فلا معنى لأصالة عدمه، لعدم الشك في زمان الحدوث، مع أنّ الاستصحاب هو جرّ المستصحب إلى زمان الشك، فلا بدّ و أن يكون في البين زمان يشك في بقاء المستصحب فيه، ففي معلوم التاريخ لا محلّ للاستصحاب.

✓ نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۲۰۵:

و اما في معلوم التاريخ منهما فلا مجرى فيه للاستصحاب، لانتفاء الشك اللاحق بالنسبة إليه فانه قبل يوم الخميس الذي هو ظرف حدوث الإسلام مثلاً كان إسلام الوارث معلوم العدم و في يوم الخميس كان معلوم التحقق فلا يتصور الشك فيه في زمان كي يجري فيه استصحاب العدم ...